

پرسه‌های مرد متاهل با دختران خیابانی

11 تیر 1403

عشق‌های خیابانی فرجامی جز خیانت و طلاق نخواهد داشت

مرد جوانی که با درخواست طلاق همسرش به اداره پلیس مراجعه کرده بود، خود را مقصر این طلاق می‌دانست و گفت پشیمان است اما دیر شده بود.

جوان ۲۵ ساله‌ای که زندگیش در آستانه نابودی قرار گرفته بود، درباره سرگذشت خود به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری شفای مشهد گفت: ۲۰ سال بیشتر نداشتم که روزی در خیابان عاشق فریده شدم و مدتی بعد تصمیم گرفتم با او ازدواج کنم. اما زمانی که ماجرای عشق و عاشقیم را برای خانواده‌ام بازگو کردم، همه آنها حیرت‌زده به هم نگرستند و با این ازدواج مخالفت کردند.

پدر و مادرم معتقد بودند عشق‌های خیابانی فرجامی جز خیانت و طلاق نخواهد داشت چراکه اینگونه ارتباطها فقط به خاطر ظاهر و هوس‌های دوران جوانی رخ می‌دهد اما من به این نصیحت‌ها توجهی نداشتم و به این ازدواج اصرار می‌کردم. از سوی دیگر هم پدرم تاکید می‌کرد که حتما باید با دخترعمه‌ام ازدواج کنم در غیر این صورت مرا از ارث محروم می‌کند.

به شدت درمانده بودم و حتی تصمیم گرفتم خانه را ترک کنم و به طرف فریده بروم، ولی من تک‌پسر خانواده‌ام بودم و با التماس‌های خواهرانم از این تصمیم منصرف شدم. بالاخره با دخترعمه‌ام سوسن [ازدواج](#) کردم. او اگرچه دختری قانع، محجبه و بسیار مهربان بود، اما من او را دوست نداشتم. درواقع با زندگی و آینده دختری بازی کرده بودم که هیچ گناهی نداشت و من فقط به خاطر خودخواهی‌های خودم و خانواده‌ام او را زجر می‌دادم.

گاهی به بهانه‌های مختلف با سوسن مشاجره می‌کردم و بعد با حالت قهر از منزل بیرون می‌رفتم تا ساعاتی را با فریده بگذرانم. از طرف دیگر، سوسن که به رفتارهای من مشکوک شده بود، موضوع را با پدرم در میان گذاشت و به همین خاطر درگیری شدیدی بین من و خانواده‌ام به وجود آمد. به همین دلیل حدود ۲ ماه را در لاک تنهایی خودم فرو رفتم و سوسن هم در این شرایط همه بی ادبی‌ها و رفتارهای زشت و توهین‌های مرا تحمل می‌کرد چون از ماجرای عاشقی خیابانی من اطلاعی نداشت.

۳ سال بعد از این ماجرا پسر من به دنیا آمد، اما من خوشحال نشدم چراکه هنوز نمی‌توانستم فریده را فراموش کنم و حالا دیگر تولد پسر من نیز نقشه‌های مرا به هم ریخته بود. در همین روزها فریده هم ازدواج کرد و به دنبال سرنوشت خودش رفت و من دوباره تنها شدم. این بود که به ارتباط با دختران دیگر روی آوردم و با آنها اوقات بیکاری و استراحت را می‌گذراندم چراکه من فروشگاه گوشی تلفن همراه داشتم و هر زمان که می‌خواستم فروشگاه را تعطیل می‌کردم و با آن دخترها به تفریح و خوشگذرانی می‌رفتم.

بارها درتنهایی خودم نامه‌ای برای دخترعمه‌ام نوشتم تا از مشهد فرار کنم و به شهر دیگری بروم، اما باز وجدانم اجازه نمی‌داد چراکه همسرم در این ماجرا گناهی نداشت و من حتی به او خیانت می‌کردم.

اگرچه با به دنیا آمدن پسرم اندکی به زندگی پایبند شدم و نمی‌توانستم سوسن را ترک کنم، ولی هیچ‌وقت با خودم فکر نکردم که همه این عشق و عاشقی‌ها هوس‌های زودگذر است و بعد از مدتی این هیجان‌های هوس‌آلود فروکش می‌کند و تنها کسی در زندگی برایت باقی می‌ماند که تو را از جان و دل دوست دارد.



طوری غرق در مسیر هوسرانی بودم که عشق زیبای دخترعمه‌ام را نمی‌دیدم که برای آسایش من هر کاری انجام می‌دهد.

در این شرایط به مصرف مشروبات الکلی هم روی آوردم و خودم را اینگونه فریب می‌دادم که به خاطر احساس آرامش و فراموش کردن تلخکامی‌های زندگی باید مشروب مصرف کنم، ولی بعد از نوشیدن الکل سراغ همسر می‌رفتم و او را به شدت با رفتارها و گفتارم آزار می‌دادم تا جایی که دیگر تحمل سوسن تمام شد و به ناچار تقاضای طلاق داد.

چندین بار با وساطت خانواده ام سوسن مرا بخشید و به زندگی مشترک بازگشت، اما رفتارهای زشت من تغییری نکرد. اصلاً تصور نمی‌کردم که زندگیم در آستانه نابودی قرار دارد و اگر همسر من [طلاق](#) بگیرد، آینده‌ام نابود می‌شود و هیچ دختری نمی‌تواند جای او را در زندگیم بگیرد و عاشقانه مرا دوست داشته باشد، به همین دلیل هم رفتارهای زننده‌ام را تکرار می‌کردم. اما اکنون که به خودم آمده‌ام دیگر در قلب سوسن جایی ندارم و او اصرار به طلاق دارد.

با توجه به اهمیت این ماجرا و با صدور دستوری از سوی سروان خاوشی (جانشین کلانتری شفای مشهد) بررسی‌های کارشناسی و روان‌شناختی این پرونده در دایره مددکاری اجتماعی آغاز شد.